

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادامه بررسی مسلک علامیت

اشکال سوم: علامیت متأخر از وضع و از آثار آن است؛ برای این که ابتدا وضع تحقق پیدا می کند و در ادامه علامیت محقق می شود.

اشکال چهارم: مستدل برای اثبات این مبنا الفاظ را به اشارات قیاس کرده و گفت؛ همان گونه که اشاره علامت برای معنا است لفظ هم علامت این چنین است.

اما این قیاس، قیاس مع الفارق است به این بیان که در باب اشارات حسن و قبح معنا به اشاره سرایت نمی کند اما در باب الفاظ حسن و قبح معانی به خود الفاظ سرایت می کند؛ لذا ارتباط بین لفظ و معنا مانند ارتباط بین اشاره و ذو الاشاره نیست. تحقیق در باب حقیقت وضع

با توجه به مطالبی که بیان نمودیم، روشن شد که از میان مبانی موجود، مسلک مرحوم محقق اصفهانی (رحمه الله) -واضع ربط بین لفظ و معنا را اعتبار کرده باشد- با کمترین اشکال مواجه است.

اما آنچه به عنوان تحقیق در این بحث به ذهن می رسد نظریه مشهور است که می گویند، وضع تعیین لفظ برای معنا است. برای تحکیم قول مشهور سه مطلب را باید بیان نمود:

مطلب اول: واضح است که ظرف وضع در عالم خارج است؛ به این معنا که اگر واضع در عالم خارج بین لفظ و معنا ایجاد ارتباط ننماید، وضع صورت نمی گیرد ولو در ذهن خود این اعتبار را در نظر گرفته باشد؛ در حالی که ظرف اعتبار، تعهد و تنزیل در عالم ذهن است.

با این بیان اولاً روشن می شود که کلام مرحوم امام خمینی (رحمه الله) و استاد بزرگوار ما صحیح نیست؛ چرا که این امور نه از امور لاحقه و نه از مقارنات وضع هستند بلکه از مقدمات وضع به شمار می آیند. به این بیان که وقتی واضع قصد کند در ذهن چیزی را نازل منزله چیز دیگر قرار بدهد، یا تعهد نماید که هر زمان این معنا را اراده نمودم این لفظ را بیاورم. آن گاه در خارج لفظ را برای معنا قرار می دهد.

ثانیاً مسالکی مانند تعهد، اعتبار و تنزیل که پیش از این ذکر شد به یک معنا صحیح می شوند و همگی جزء مقدمات به حساب

می‌آیند. اما مسلک علامیت و نیز مسلک اقتران از امور لاحق به حساب می‌آید یعنی پس از وقوع وضع در عالم خارج، لفظ علامت برای معنا می‌شود.

مطلب دوم: در برخی مسالک بین وضع و استعمال خلط شده بود در حالی که مسلماً بین این دو تفاوت وجود دارد چرا که در استعمال فانی و مرآت بودن لفظ در معنا قابلیت تصویر دارد و حتی علامیت هم بیشتر مربوط به استعمال است.

اما در وضع، واضع هم لفظ و هم معنا را مستقلاً و من حیث هو باید تصور کند، لذا مسئله فانی یا مرآت بودن یا وحدت بین لفظ و معنا کما حقیقت قول به تنزیل است، در وضع معنا ندارد؛ برای این که در مقام وضع، قصد نداریم یکی را در دیگری به کار ببریم.

مطلب سوم: امور حقیقی و اعتباری از چند جهت با یکدیگر تفاوت دارند. اما آن چه مربوط به ما می‌شود این است که امور حقیقیه، حقیقت واحده دارد؛ مثلاً انسان، حجر، نبات و... چند حقیقت ندارد و از آنجا که رابطه اعراض با یکدیگر تباین است، چیزی نمی‌تواند تحت عنوان دو مقوله قرار بگیرد.

اما در امور اعتباریه جهات مختلف قابل تصور است و در آن لازم نیست حقیقت واحده داشته باشیم؛ برای این که این امور متقوم به اعتبار معتبر است؛ مثلاً در حقیقت وضع یک معتبر تنزیل، یک معتبر تعهد و معتبر سوم علامیت را انتخاب می‌نماید.

در مسئله محل بحث اگر بگوییم وضع امر خارجی واقعی است، امکان ندارد به اختلاف اعتبار مختلف باشد و اگر بگوییم امری اعتباری است که متقوم به اعتبارکننده است که با ظرف تحقق آن که خارج است سازگاری ندارد.

در نتیجه کشف می‌نماییم که وضع امر خارجی و واقعی است و یک حقیقت بیشتر ندارد و آن حقیقت، تعیین لفظ برای معنا است؛ پس در حقیقت آن تعهد، تنزیل و اعتبار وجود ندارد، هر چند ممکن است این ها در مقدمات وضع داخل باشند.

ثمرات پرداختن به بحث حقیقت وضع

یکی از ثمرات پرداختن به این بحث، در استعمال لفظ در اکثر از معنا است. مثلاً اگر کسی در حقیقت وضع علامیت را قبول نکرد آیا در استعمال می‌تواند علامیت را قبول کند یا خیر؟ و ثمره دوم روشن شدن اینکه تقسیم وضع به تعیینی و تعیینی آیا صحیح است یا خیر؟

یکی از مباحث امروز در دنیای غرب با عنوان زبان‌شناسی و هرمنوتیک حول محور کتب مقدس و بررسی تاریخچه دلالت الفاظ بر معانی است. اگر بگوییم حقیقت وضع امر واقعی است و نظریه مرحوم محقق عراقی را اختیار نماییم یا نظریه مرحوم شهید صدر که گفتند اعتبار واسطه در ثبوت برای قرن اکید است را اختیار نماییم، نمی‌توانیم بگوییم دلالت لفظ بر این معنا در زمان سابق به گونه‌ای و در سالیان بعد به گونه‌ای دیگر بوده است برای این که وضع عادتاً تغییر نمی‌کند.

به بیان دیگر امکان ندارد بگوییم لفظی در زمان رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در قرآن و به صورت کلی در کلمات با معنایی اقتران شدید پیدا کرده باشد، اما در سالیان بعد اقتران به مرور کمتر شده باشد؛ چرا که اگر این اقتران به جهت استعمال فراوان بیشتر نشده باشد امکان ندارد کمتر شده باشد. در نتیجه نمی‌توان گفت زمانی از لفظ معنایی و زمانی دیگر از همان لفظ معنای دیگر اراده می‌شود.

مثلاً اگر معنایی در حال حاضر در تمام کتب موجود بود و با مراجعه به کتب قبل هم مشاهده نمودیم که در آنها نیز موجود است، متوجه می‌شویم که این معنا ریشه‌دار است. مثلاً «کتب علیکم الصیام» در طول ازمنه به معنایی که در حاضر در آن استعمال می‌شود، مورد استفاده قرار می‌گرفته است؛ در نتیجه احتیاج به استصحاب قهقری هم نداریم برای این‌که محلی برای شک وجود ندارد.

اگر این مباحث به خوبی مطرح و فراگرفته نشود، نتیجه آن این توهّمات است که می‌گویند دین به مقتضای فرهنگ زمان نزول بوده‌است پس باید به اختلاف فرهنگ‌ها تغییر کند؛ در حالی‌که اگر دینی با اختلاف فرهنگ‌ها تغییر نماید، دیگر دین نیست چه رسد به دین خاتم از پیامبر خاتم!

آیا صحیح است بگوییم احکام این دین تنها برای فرهنگ حجاز نازل شد؟ آیا پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) فقط پیامبر مردم حجاز بوده‌است؟ آیا مراد از آیاتی که در آن تعبیر «بیان للناس» ذکر شده‌است، فقط مردم حجاز است؟! آیا صحیح است بگوییم این حجم از روایاتی که ائمه (علیهم‌السلام) در اعتقادات، احکام و اخلاقیات مطرح شده‌است، تنها مربوط به مردم مدینه، مکه و عراق بوده‌است؟! آیا ایشان نمی‌دانستند که این روایات برای همیشه تا قیامت باقی خواهد ماند؟

ما معتقدیم قرآن کریم به عنوان معجزه ختمیه است. پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله) نیز به عنوان پیامبر خاتم و اوصیاء ایشان هم به دستور خدا به عنوان جانشینانش بوده‌اند و در حال حاضر نیز حضرت حجت (عج) به جهت مصالحی در پس پرده غیبت حضور دارند و کلیات آنچه را که بشر نیاز داشته‌اند را بیان نموده‌اند. در نتیجه محلی برای بیان این توهّمات باقی نخواهد ماند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين